

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس صد و شصت و دوم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السلام درباره‌ی ریاضت می‌فرماید که: ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ ... فَإِنَّكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا

تَشْتَهِيهِ.

خدمت رفقا و دوستان عرض شد که کلّ این حدیث شریف عنوان بصری در ریاضت نفس است و تمام فقراتش، فقرات عبوردهنده‌ی انسان است از مراحل نفس و از تخیلات و توهمات و امثال ذلک، چه آنچه که تا به حال خدمت رفقا و دوستان عرض شده و چه آنچه که پس از این به توفیق الهی خدمت رفقا عرض خواهد شد همه‌ی اینها در راستای عبور ما از تخیلات و توهمات است و به کارگیری این فقرات تأثیر مستقیم در تبدل و تحوّل انسان دارد و عدم متابعت از این فقرات باعث انحطاط انسان و غلطیدن در عالم دنیا و نفسانیات است و بزرگان تأکیدی که در این مساله نسبت به شاگردان داشتند، بی‌خود نبود، مطلب اینطور نیست که همه‌ی ما بخواهیم مساله را به ولیّ خدا و امام زمان علیه‌السلام ارجاع بدهیم و خود را کنار نگه داریم و آسوده خاطر دست به هر کاری بزنیم، مطلب اینطور نیست، در زمان رسول خدا هم اینطور نبود، در زمان امیرالمؤمنین هم نبود، در زمان هیچکدام از ائمه به این شکل نبود، امام علیه‌السلام به آن میزانی که فرد اهتمام و صداقت و صفای ضمیر دارد و به آن مقدار که خود را تسلیم کرده به همان مقدار جلو می‌برد نه بیشتر، اضافه‌ی بر آن مقدار حرکت نمی‌دهد، تا فردی خود را تسلیم ولایت نکند، چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟¹

تا محمدبن مسلم نیامد پیش امام صادق و عرض حال نکرد و درد خود را بیان نکرد و از آن حضرت چاره‌جویی نخواست، امام صادق هم او را هدایت نکردند، آمد پیش حضرت و آن مشکل خود را مطرح کرد و میزان تسلیم خود را هم به آن حضرت عرضه داشت، البته عرضه داشتن در اینجا معنا ندارد، چون ولی خدا بدون سخن و گفتگو می‌فهمد و اطلاع دارد و نیازی به صحبت کردن ندارد.

یک وقتی یکی آمده بود مشهد - من خدمت مرحوم آقا بودم - و خیلی نسبت به ایشان ابراز ارادت و محبت و تسلیم و انقیاد و امثال ذلک، من هم در آنجا نشسته بودم، کیفیت صحبت کردن و تکلم ایشان بنحوی بود که هر کسی در آنجا بود می‌گفت در روی زمین از این مطیع‌تر و منقادتر کسی نیست یعنی با عبارات و کلمات و جملات بنحوی ارادت خودش را بیان می‌کرد که واقعا دل سنگ به حال این فرد می‌سوخت که چه قسم خود را در معرض این اطاعت درآورده است، وقتی که رفت، مرحوم آقا به من فرمودند: خب این را

چگونه یافتی؟ گفتم: همه‌اش مجاز بود، ایشان خندیدند و فرمودند: بله همینطور است. خب ببینید، خب چی می‌تواند ... من نمی‌خواهم ادعا بکنم اما بالاخره ما هم از کیفیت رفتار مرحوم آقا فهمیدیم و الا ما چه می‌فهمیم که حالا این در باطنش چه خبر است و نیست و اینها، گفتم همه‌اش مجاز بود.

یک فرد دیگری که هنوز هم حیات دارد و فرد بسیار خوبی است اهل تهجد و اهل مراقبه کذا و کذا ولی خب بالاخره مساله‌ی تسلیم یک مساله‌ی دیگری است مساله‌ی انقیاد یک مطلب دیگری است، نامه‌ای برای مرحوم آقای حداد نوشته بود که بعداً خود ایشان گفت که من در نامه چه نوشتم، یعنی سالهای بعد، بعد از فوت مرحوم پدرمان، نامه را من ندیدم ولی در همان سفری که به اتفاق مرحوم والد، ما در کربلا بعد از مکه مشرف شده بودیم که من سنم تقریباً هفده سال بود من نشسته بودم که مرحوم حداد آن نامه را دادند به آقا، بازش هم نکرده بودند، فرمودند: که آقا یک نامه‌ای از همچنین شخصی آمده است و شما مطالعه بکنید و جوابش را هم بدهید، شما مطالعه بکنید و جوابش را هم بدهید، همین‌طوری، ایشان همان‌جا نامه را باز کردند مطالعه کردند و فرمودند آقا مجاز است، بستند و دوباره گذاشتند سر جایش، خُب ببینید! بعد ایشان به من گفت - البته من با ایشان صحبت نکردم - ایشان گفت که من یک نامه‌ای به مرحوم آقای حداد نوشتم و من فهمیدم که این همان است و مطالبی که ایشان در آنجا گفت مطالب غریبی بود یعنی شما چه هستید، شما بحر هستید، شما دریا هستید، مساکین را دریابید، چه کنید، چه کنید، اینها را نوشتند، ولی اولیاء خدا نیازی به قسم و آیه ندارند، او نگاه می‌کند می‌فهمد، حالا هرچی می‌خواهی جلوی ملق بزن، خُب بزن، خودت را خسته کردی، او دیگر احتیاج ندارد که بیای برایش قسم ... بعضی‌ها می‌آیند نه، همان کنار می‌نشینند آدم یک نگاه می‌کند می‌فهمد که نه این دنبال قضیه است، نه حرفی می‌زند، نه مطلبی می‌گوید، نه هارت و پورتی می‌کند، نه داد و بیدادی می‌کند، نه وقت ملاقاتی می‌خواهد و نه اصرار و تلفن پشت تلفن، پشت تلفن و زندگی برای آدم نمی‌گذارد، نه! کار خودش را می‌کند و راه خودش را هم می‌رود و بدون اینکه خلاصه بیش از آنچه که ابراز کند، از درون می‌برد و از باطن آن مقدار را می‌گیرد، لذا اولیاء الهی همه‌ی افراد را به این سمت دعوت می‌کنند می‌گویند به جای اینکه این همه داد و بیداد کنی و بگویی آقا فلان، آقا فلان برو خودت را درست کن، ما هوا را داریم، اگر هوا را نداشتیم، که این فکر و خیالات در سر شما نبود، چیزهای دیگر بود.

امام علیه‌السلام هم همینطور، اولیاء خدا هم همینطور هستند، عرفاء بالله هم همینطور هستند، اینها نیاز به گفتن و شنیدن و تقریر و اینها ندارند نیاز به این مسائل ندارند آنها خود راه را نشان می‌دهند و اگر شخصی دنبال این راه نمی‌رود دیگر توقع و تقاضایی هم نباید داشته باشد، دیگر نباید مطلبی را که مطرح می‌شود آن را بخواهد هی به زبان بیاورد و خود را عرضه بدارد و مساله هم مشخص است و روشن است کی عمل می‌کند و کی عمل نمی‌کند کی به مطالبی که گفته می‌شود ترتیب اثر می‌دهد.

من چند روز پیش بود یک مطلبی شنیدم، نشنیده بودم و بسیار مساله، برایم مساله خوشایندی بود یکی از دوستان نقل می‌کرد و می‌گفت در زمان مرحوم آقا، یک وقت من با ایشان یک قراری داشتم و منتهی در آن

موقع مسافرت بودم، قرار بود بیایم و بعد بیایم مشهد، اتریش بودم و در آنجا خانواده‌ای بود از دوستان ما و پدر آن خانواده مریض شده بود در تصادفی، دیگر فلج شده بود و افراد خانواده آمده بودند آن را پرستاری می‌کردند. آنجا تا یک همچنین قضایایی اتفاقی می‌افتد فوراً می‌برند در همین مراکز و جاهای دولتی و اینها، دیگر در منزل که نگه نمی‌دارند ولی این خانواده‌ی مسیحی این را آورده بودند در پیش خودشان و تمریض می‌کردند و پرستاری می‌کردند و بچه‌های خانواده جمع شده بودند در آنجا و محفل و منزل را گرم نگه می‌داشتند، که تأثری آنجا پیدا نشود، زحمتی نسبت به کسی در آنجا بواسطه‌ی همین ممرضیت و پرستاری پیدا نشود و خلاصه خواهرها و برادرها کاملاً محیط، محیط صمیمی و گرمی بوجود آورده بودند و این بنده خدا را پرستاری می‌کردند و در آن موقع ایشان می‌گفتند اینها به من یک نیازی داشتند از نظر بعضی از مساعدت‌ها و اینها، من تماس گرفتم با مرحوم آقا، بعد گفتم که آقا یک مساله‌ای هست که بعضی‌ها در اینجا به من نیاز دارند یک مشکلی پیش آمده اگر می‌فرمائید بیایم اگر نه یک مقداری به تأخیر بیندازم ایشان گفتند: نه آقا به تأخیر بینداز، بالاخره ما اینجا هستیم هر وقت آمدید که ما را می‌بینید دیگر، ما آنجا بودیم و دو یا سه هفته‌ای بعد آمدیم و رفتیم خدمت ایشان و ایشان فرمودند، خب چه بود آن قضیه ای که شما...؟ ایشان می‌گفتند من آمدم از مساله بگذرم گفتم: نه آقا چیز مهمی نیست! گفتند: نه! بگوئید چه بوده؟ دیدیم نه قضیه مساله‌ای است که باید بگویم، ما مطلب را برای ایشان گفتیم که قضیه اینطور است و این افراد به این کیفیت و این شکل و این‌طور بودند و این خانواده مسیحی این‌طور بودند، ایشان وقتی اینها را شنیدند فرمودند "اینها شیعیان امیرالمؤمنین در روز قیامت هستند" ببینید! شیعه‌ی امیرالمؤمنین، در روز قیامت می‌آید و در صف شیعیان می‌ایستد.

این حرف را یک ولی خدا دارد می‌زند نه من و امثال من، کسی که از نظر علمی اعلم زمان خودش در فقه و اصول بوده، از پشت کوه نیامده، در فلسفه صاحب نظر بوده، در عرفان و مسائل آن که هیچ، حالا آن دیگر بماند، این فرد این حرف را می‌زند یعنی کسی حرف می‌زند که به تبعات حرف خودش از نظر فقهی و حقوقی آگاه و مطلع هست که چه می‌گوید.

و اما در مقابلش هم بشنوید رفقا، در مقابل هم بشنوید که فرمودند در خانواده‌ای که آن خانواده شیعه امیرالمؤمنین هستند به اسم، ولی مراشان در روابط بین خود، مرام ممضی و مورد رضایت امیرالمؤمنین نیست، در روز قیامت در صف مخالفین امیرالمؤمنین آنها را نگه می‌دارند، هیچ برو و برگرد هم مساله ندارد، مسیحی و یهودی می‌آید در صف شیعیان و به بهشت می‌رود و در کنار امیرالمؤمنین، یعنی این خانواده در بهشت در جوار امیرالمؤمنین هستند، شوخی ندارد قضیه، خدا که نمی‌آید به ظاهر ما و به زیّ آراسته ما نگاه کند و به محاسن و عمامه و یا فرض کنید که به تقدّس و آن وضعیت ظاهر نگاه کند! نه به علم ما نگاه می‌کند، نه به تقدّس، نه به شؤونات، نه به موقعیت اجتماعی، نه به موقعیت دینی، به هیچ چیز کار ندارد می‌رود به آن دل نگاه می‌کند و واویلا و واویلا که یک مرتبه آن کسی که در این دنیا خودش را پیشوا می‌دانست مورد مراجعه

انام می دانست، مورد توجه انام می دانست می آید و در صف یهود و نصاری محشور می شود و یهود و نصاری که بر اساس فطرت خودشان و بر اساس آموزه های دینی خودشان عمل کردند و به انسانیت عمل کردند و به مبانی توحید عمل کردند... خب می توانستند بردارند آنها را در خانه ی سالمندان بگذارند دیگر، این را برداشتند آوردند بین خودشان نگه داشتند، می آیند، می روند، کمک می کنند به مادر خانه، کمک می کنند، به چه کمک می کنند، این شخص و این افراد می آیند و مشمول ولایت می شوند! یعنی چی؟

یعنی در همین لحظه، نه در روز قیامت، در همین لحظه که الان دارد این کار را انجام می دهد مورد عنایت و توجه خاص حضرت بقیة الله است، کی؟ یک خانواده مسیحی، به روز قیامت ما چکار داریم همین الان، تا الان پرداخته و آماده نشود که در روز قیامت آن ظهور را نمی تواند پیدا کند، هرچه هست مال الان است، الان این کاره، و الان که ما می آئیم و دستور مرحوم آقا را می شنویم و اینکه فرمودند أَبْغَضُ الْأَشْيَاءَ عِنْدِي الطَّلَاق¹ بدترین چیز در نزد من طلاق است و جدایی است را می شنویم و ترتیب اثر نمی دهیم ما یهودی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می کنیم، ما نصرانی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می کنیم، ما در روز قیامت با سر به قعر جهنم خواهیم رفت، گرچه خود را از شیعیان امیرالمؤمنین می دانیم! مگر دنیا هرت و پرت است؟ مگر دنیا پوچ است؟ مگر دنیا اینقدر شیرتوشیر است؟ نه آقا هرچیزی حساب دارد، پدر آدم را می دهند دست آدم، این حرفها نیست، این حرفها نیست که هر کس بخواهد هر غلطی در اینجا بکند و هر کار خلافی بخواهد در اینجا انجام بدهد، کار باید روی حساب باشد باید روی کتاب باشد، هر شخصی موقعیت خودش را دارد هر کسی تکلیف خودش را دارد و هرکسی وظیفه ی خودش را دارد.

غلط می کند آن کسی که بگوید یک حقی پایمال بشود به نفع کس دیگر، این دین، دین عمر و ابوبکر است نه دین امیرالمؤمنین، دین امیرالمؤمنین می گوید حق حق است هر کجا می خواهد باشد، حق حق است چه پیش مادر شوهر می خواهد باشد یا پیش عروس باشد، تفاوتی نمی کند آنچه که حق است باید او انجام بگیرد و اگر یک جا آمد و یک شخص برخلاف دستور امیرالمؤمنین عمل کرد، چه پدر شوهر، چه مادر شوهر، چه پدر عروس، چه مادر عروس، چه عمه، چه خاله، چه قوم و خویش، تفاوتی نمی کند آنچه را که خلاف است، خلاف است هر کجا می خواهد باشد، خلاف است، و آنچه که حق است حق است هر کجا می خواهد باشد، این مبنا مبنای سلوک است، تمام شد. به نفع یکی و به نظر دیگری... این غلطها چی است؟ این بازیها چی چی است؟ این حرفها چی است؟ این فرد می شود یهودی و آن فرد می شود شیعه ی امیرالمؤمنین، مساله این است خب حالا فرض کنید که ما می آئیم و چه می کنیم؟ از خود شرع ایجاد می کنیم، از خود دین ایجاد می کنیم، از خود و از فهم و تخیلات خود می آئیم و برای خود راه می سازیم، می آئیم برای خود مسیر و مکتب می سازیم، می آئیم برای خودمان دین می سازیم.

1- الکافی، ج 6، ص 54: عن أبي عبد الله عليه السلام، ما من شيءٍ مما أحلَّه الله عزَّ وجلَّ أبغضَ إليه في الطلاق؛ عوالي اللئالی الغریة؛ ص 165: وقال صلى الله عليه وآله وسلم: ما أحلَّ الله شيئاً أبغضَ إليه من الطلاق.

در این دنیا یک پا روی مورچه گذاشتن خلاف است، یک پا، یک وقتی انسان مجبور است مورچه را از بین ببرد، افساد می‌کند، آن مطلبی نیست، یک وقتی نه، شما دارید توی بیابان راه می‌روید می‌بینید دارد مورچه راه می‌رود غلط می‌کنید پایتان روی مورچه بگذارید، حق ندارید، دارد به راه خودش می‌رود برای چه شما پایتان را روی مورچه می‌گذارید؟ اگر فرض کنید که یک موش بیاید در منزل شما چون افساد می‌کند باید او را از بین ببرید حتی اگر شده از بین نبرید و بردارید بروید توی بیابان بیندازید، ولی اگر دارید توی یک بیابان حرکت می‌کنید یک جایی که اصلاً مساله افساد نیست این حیوان حیوان خداست، شما نمی‌توانید او را از بین ببرید این موذی نیست که الان در اینجا حکم از بین بردن او در اینجا مطرح باشد، توی بیابان است، حیوان است برای خودش دارد می‌رود و زندگی را می‌کند، راهش را می‌رود، مورچه توی خیابان و بیابان و کوچه می‌رود، دنبال آذوقه می‌گردد شما نمی‌توانید انجام بدهید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام قسم می‌خورد می‌گوید: قسم به خدا اگر ماه را در دست چپ من و خورشید را در دست راست من بگذارند که یک دانه‌ی گندمی را، دانه‌ی جویی را به ظلم از دهان مورچه‌ای بگیرم این کار را نخواهم کرد¹ چرا؟

چون امیرالمؤمنین به ناموس عالم خلقت پی برده است متوجه شده است که در این دنیا برای هر موجودی خداوند یک پرونده‌ای خاص به خودش را قرار داده است و همچنین برای من مکلف، طبق آن پرونده باید حرکت کنم مورچه‌ای که الان در اینجا هست حساب دارد چرا پایت را رویش می‌گذاری؟ چرا دانه‌ی گندم را می‌خواهی از او بگیری؟ آن وقت شما در اینجا ببینید که کار ما به کجا رسیده، که چقدر در این مساله حقوق‌ها را تضییع می‌کنیم؟ مسائلی را در اینجا زیرورو می‌کنیم؟ نفوسی را در اینجا از بین می‌بریم؟ نفوس مستعده‌ای را در اینجا زیرورو می‌کنیم؟ چه ظلم‌ها می‌کنیم؟ چه باطل‌هایی را حق و حق‌هایی را باطل نشان می‌دهیم و انجام می‌دهیم و بعد هم می‌گوئیم سالکیم؟ سالک توی سرمان بخورد، سالک چی است؟ راه خدا دیگر چی چی است؟

راه خدا یعنی عمل به شرع و عمل به مبانی شرع این معنا معنای راه خداست، این معنا معنای حرکت کردن در مسیر الی الله است و الا همه‌اش لقلقه‌ی لسان است، لقلقه‌ی زبان است، تحت احساسات قرار گرفتن است، تحریک شدن است، یک حرفی را یکی می‌زند، عکس‌العمل‌های جاهلانه بروز دادن است.

پس این که بزرگان می‌فرمودند هفته‌ای یکبار دوبار به این روایت نگاه کنید این برای همین است که تمام این روایت، همه ریاضت در راه خدا و حرکت کردن در راه خداست، همه‌ی این روایت در این معنا و در این سیر، انسان را جلو می‌برد و به انسان بیدار باش می‌زند و تا می‌خواهد این نفس بواسطه دور شدن از مطالب، کناره‌گیری کند یک چکش می‌زند ولی اگر شما فرض کنید که روایت را بگذارید کنار، کلام امام صادق را بگذارید کنار، کم‌کم فراموش می‌شود، خب نفس هم آدم را می‌برد دیگر، خب نفس آدم را می‌برد، دوروبری‌ها آدم را می‌برند، سلام و صلوات‌ها آدم را می‌برند، می‌برند به جهنم سرنگون می‌کنند، همین

صلوات‌ها، همین! کسی که صلوات می‌فرستد، تصنیف که نمی‌خواند صلوات می‌فرستد ولی این صلوات انسان را به جهنم می‌برد، به جای اینکه برای انسان ثواب و اجر در نظر بگیرد، چرا؟ چون ای کاش تصنیف خوانده می‌شد، این تصنیف می‌آید با جنبه حیوانی انسان و تخیلات انسان کار دارد و این می‌آید نفس را برمی‌گرداند و منقلب می‌کند و از آن انسانیت ساقط می‌کند و انانیت را در انسان تقویت می‌کند، آن چیزها که این کارها را نمی‌آورد آن چیزها را نمی‌آورد شهوات و فرض کن تخیلات و توهمات و از این حرفها است ولی آنچه که می‌آید انانیت انسان را بالا می‌برد و انسان باید الفرار و الفرار و الحذر و الحذر از او، از این سو به آن سو بگریزد این مسائل است این بلند شدن‌ها و این نشستن‌ها، این صلوات فرستادن‌ها، این اعلامیه‌ها، این این طرف و آن طرف پخش کردن‌ها و این نشریه‌هاست... اینها می‌آید و انسان را از بین می‌برد، می‌آید آن جنبه‌ی فقر و عبودیت را متحول به جنبه‌ی تفرعن و ریاست و انانیت و استکبار و انکار و جهود می‌کند در قبال ولایت و در قبال پروردگار، می‌آید برای انسان اینها را می‌آورد.

هرکسی بر طبق خودش و بر طبق مسیر خودش و مرام خودش همین است، تفاوتی نمی‌کند هر کسی در هر جایی، برای یکی سلام و صلوات است برای یکی کف زدن است، برای یکی نمی‌دانم اعلامیه پخش کردن است برای یکی در روزنامه و این ورو آن و نوشتن است، برای هر کس یک چیز است پس این مسیری را که بزرگان تعیین کرده‌اند، نفس این مسیر یعنی بیدار باش، خود این مسیر یعنی بیدار باش، خود این راه یعنی بیدار باش، تا یک مقداری می‌خواهد انسان با دو نفر برخورد می‌کند یک مرتبه نگاه به روایت عنوان بصری می‌کند عجب من امروز فریب خوردم من امروز گول خوردم، من امروز سرم کلاه رفت من امروز آنطوری که باید به این مساله توجه نکردم، من امروز زود عصبانی شدم، من امروز زود قضاوت کردم، من امروز سر بچه داد زدم، من امروز او را بی‌جهت تنبیه کردم من امروز با عیالم بدرفتاری کردم، من امروز با همسایه این حرف را زدم، هان! اینها را می‌آید در حالی که امام علیه‌السلام می‌فرماید نه حذر کن، احتیاط کن اول کاری را که می‌خواهی بکنی درباره‌اش فکر کن بعد انجام بده، تصمیم برای اینکه فردا این قضیه اتفاق نیفتد، می‌بینی هان فردا عوض شد، فردا با امروز تفاوت کرد، حالا اگر بگذاریم کنار، امروز یک مساله و فردا مساله‌ای دیگر کم‌کم کم‌کم همینطور آن مبانی کلی که به کنار می‌رود، به جایش آن توهمات و تخیلات جزئی می‌آید و جایش را می‌گیرد و نفس را بر آن توهمات و تخیلات ثابت می‌کند، مستقر می‌کند، نگه می‌دارد، خب وقتی که نفس در آنجا ثابت شد دیگر درک همان مطالب کلی که قبلا برای او آسان بود می‌بیند یک خرده سخت است، مشکل است، پذیرشش برایش مشکل است، دو ماه پیش راحت می‌پذیرفتی دو ماه پیش می‌گفتی بله آقا این مساله درست است، بله آقا حق با شماست و ما در اینجا اشتباه کردیم و انشاءالله دعا بفرمایید که دیگر تکرار نشود، ولی الان می‌گویید حالا ببینیم چه می‌شود! حالا نه شاید هم اینطور نبوده! بالاخره از آن طرف هم ما یک چیزهای دیگری داریم! یک تکالیف دیگری داریم! مساله اینطور نیست که فقط یک طرفه باشد! یک طرفه این آقا به قاضی رفته یک طرفه حرف زده! این حرفها را چرا دو ماه پیش نمی‌زدی؟ چون فاصله گرفتیم فاصله که

گرفتیم آن معیارها رفته کنار و بدون این که بفهمیم معیارهای دیگر آمده جای او را گرفته است.

سابق مرحوم آقا یک مطلبی را می فرمودند بسیار مطلب دقیقی بود و خودشان هم اینچنین بودند ایشان می فرمودند هر وقت انسان با کلامی از کلام معصومین روبرو می شود یا مطلبی از مطالب اولیاء خدا، باید خود را مخاطب این مطلب بداند اگر کسی این کار را کرد، این رمز پیروزی را دریافته و اگر این کار را نکرد باخته است، هر مطلبی، هر چه را... و من این را می دیدم، می دیدم یعنی با چشم خود می دیدم وقتی که فرض کنید مرحوم آقای حداد ایشان صحبت می کردند حالا خطابشان به دیگران بود ولی از همه ی افراد مجلس کسی که به این مطالب توجه می کرد مرحوم آقا بود پانزده نفر توی مجلس بودند و قطعاً مرحوم آقا به آنها - در آن حدی که ما اطلاع داشتیم - البته مطالب اولیاء خدا بطن اندر بطن است و عمق دارد و مرتبه مرتبه است، ممکن است یک مرتبه اش به شخصی نخورد، ولی در مراتب بالایی بخورد و لذا آن شخص بر طبق فهم خودش نباید از زیر فهم مساله شانه خالی کند و بگوید خب این که گفتند به من نمی خورد، نه همان مطلب را باید در آن زوایای عمق باطنش و عمق دلش و نفسش در خودش پیاده کند، بله ممکن است افراد دیگری باشند که آن مطالب بالا را متوجه نمی شوند تا بخواهند پیاده کنند، پس هر کسی در قبال اولیاء خدا قرار می گیرد، در قبال مطالب معصومین قرار می گیرد یک روایتی از امام رضا علیه السلام می شنود شخصی برای او می گوید یا در کتابی می خواند احادیث ائمه علیهم السلام را مطالعه می کند - که واقعا کلید حیات انسان همین احادیثی است که از ائمه ی ما آمده و از معصومین آمده - باید این فرد در همان محدوده ی فهم خودش در همان محدوده، خود را مخاطب این حدیث بداند در همان محدوده، ما نمی گوئیم بالاتر، بالاتر که نمی فهمد ولی دیگر خودش را بالاتر از او نداند، آخر درد اینجاست که ما همه عیوب را می خواهیم به دیگران نسبت بدهیم و خودمان را مبری و منزّه از این مسائل بدانیم در حالتی که آن کسی که مبرای از هر عیب است آن امام است، ما نیستیم ما برای رسیدن به ولایت و معرفت امام علیه السلام و ذات پروردگار تلاش خود و سعی خود را برای زدودن نقائص و رفع کاستی ها باید انجام بدهیم و کدام سخن بهتر از کلام معصوم؟! اگر ما کلام معصوم را کنار بگذاریم، حرفهای کی را بشنویم؟ این حرفهایی که می زنند؟! اگر ما حرف امام علیه السلام را کنار بگذاریم، وجهه حیات ما در این دنیا به چه سمتی باید باشد؟ به کدام حرف؟ به کدام صحبت؟ به مطالبی که در میان مردم رد و بدل می شود و در مجالس ورد سخنان است؟ به مطالبی که صبح تا شبش حتی یک غاز هم نمی ارزد؟ هان! به اینها باید توجه کنیم یا به کلام معصوم علیه السلام و مطالب اولیاء خدا و کتبی که در این زمینه نوشته شده؟ راهنمایی های که در این زمینه کردند، اینها را ما بیائیم و عمل کنیم و این همان مطلبی بود که ایشان می فرمودند که وظیفه ی استاد ارائه طریق است، یک، وظیفه دیگری ندارد دوم، کاری را که او می کند که همان فعل ولی الهی است عبارت است از اینکه به آن میزان و مقداری که او می خواهد، نه بیشتر، به همان میزان دستش را می گیرد، یا من را می خواهم تا سر کوچه ببری، خب دست را بده تا ببرم، آن یکی می گوید می خواهم تو مرا تا دم میدان ببری خب تو هم بیا تا سر میدان می رسانم، آن می گوید می خواهم مثلاً فرض کنید مرا را تا دم حرم

ببری می گوید بیا تا حرم می برم، یکی هم می گوید می خواهم بیایم تا آن ولایت ببری، طبعاً آن کسی که می گوید تا آنجا، مسافت بیشتری را طی می کند تا آن کسی که در همان مراحل ابتدائی و اولی می ماند و توشه ی بیشتری را باید بردارد و تسلیم بیشتری را باید در اختیار آن ولی بگذارد تصمیمی را که آن اولی می گذارد سر رسیدن به خیابان دیگر تمام می شود او از این طرف می رود و او هم از این طرف، ولی او می خواهد او را به آن نقطه برساند. لذا ما در دوستان و شاگردان اولیاء خدا مراتب متفاوتی می دیدیم هرکس یک اندازه بود و آنها هم با همه می خندیدند با همه هم صحبت می کردند و دل همه را هم شاد می کردند، ولی هرکدام از آنها یک مرتبه داشتند تا می رسیدند به یک مرتبه ای که دیگر آن مرتبه فشار می خواست وارد بشود، می دیدیم که در همان جا دیگر بیش از آن دیگر مساله در همانجا متوقف می شد.

این روایت عنوان تمامش ریاضت است یعنی امام صادق علیه السلام در این روایت عنوان در اینجا فرموده است که مسائلی که درباره ی ریاضت نفس است و چه و اینها، اما کل این مساله یعنی ریاضت، یعنی مراقبه و در جلسه ی قبل خدمت رفقا عرض شد علت ریاضت علتش تعلق است اگر ما در این دنیا می آمدیم و به این دنیا تعلق پیدا نمی کردیم، خب در اینجا دیگر ریاضات معنا ندارد، تعلق به این دنیاست که برای ما کدورت ایجاد کرده است، نفس ما را بسته، دیدگاه ما را دیدگاه انحصاری کرده و از آن اطلاقیّت و سعه، انظار ما را به حدود و قیود درآورده است، آن جنبه ی اطلاقیّت، آن جنبه ی سعه بودن، آن جنبه ی عدم تعلق داشتن! خیلی این مساله، مساله بسیار بسیار عجیبی است که چطور ممکن است انسان یک اتاق داشته باشد ولی به همان یک اتاق هم تعلق دارد، ذهن او را می گیرد، فکر او را می گیرد ولی یک شخص نه! بسیار بسیار اموال دارد ولکن نسبت به آنها تعلق ندارد الان بگویند فلان مالت رفت، می گوید! عجب لابد جای درستی رفته، فلان مساله اینطور شد، عجب! فقط با یک عجب مطلب را تمام می کند.

معاویه یک مطلبی دارد راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام، می گوید خدا رحمت کند ابوتراب را - اینجا هم دست از آن حقد و کینه اش برنمی دارد - خدا ابوتراب را رحمت کند که اگر یک کوه از طلا داشت و یک کوه از کاه آن کوه طلا را زودتر در راه خدا می داد! اینقدر فهمیده بود.

مرحوم آقا می فرمودند که این احمق چون طلا و کاه برای او تفاوت می کند آمده و امیرالمؤمنین را در این مقیاس قرار داده است، برای امیرالمؤمنین طلا و کاه یکی است نه اینکه فرق بکند و بیاید طلا را زودتر بدهد، کاه باشد به جایش کاه می دهد، طلا باشد به جایش طلا می دهد، اینطور نیست که حالا فرض کنید برای او ارزش دارد و بیاید به خدا بگوید: خدایا این که برای من ارزش دارد این را زودتر در راه تو می دهم، نه! ممکن است حتی کاه را هم بیشتر از طلا دوست داشته باشد بالاخره آن خوردنی است و برمی دارد و یک الاغ اقلا می خورد و آن را گاو می خورد و منافعش به انسان می رسد ولی طلا را که نمی شود خورد! آن حیوانات اقلا کاه را می خوردند خود امیرالمؤمنین برای اسب و دامی اگر داشت می بایست کاه بخورد طلا که نمی تواند جلوش بگذارد! جلوی گاو بگذارند، همینطور نگاه می کند، ولی ما نه! نگاه نمی کنیم ما برمی داریم، چون ما از

گاو کمتریم! شما یک صندوق طلا جلوی گاو بگذارید اصلاً نگاه نمی‌کند ولی ما تا یک دانه اشرفی، - نمی‌دانم چه، اشرفی و از این طلاها - یک دفعه جلویمان بیفتد فکر نمی‌کنیم مال کسی هست یا نه؟ فوراً برمی‌داریم و می‌گوییم خب بالاخره حق الماره است دیگر! افتاده در اینجا صاحبش هم پیدا نمی‌شود و شرعاً هم درستش می‌کنیم و بله! اینها چی است؟ این بخاطر تعلق است، چون این تعلق در اینجا آمده، این می‌آید این نفس را می‌آورد همین که نفس آمد متوجه شد یعنی دور شد، یعنی کنار گرفت، یعنی از آنچه را که خدا نفس را بر آن وتیره و بر آن موقعیت قرار داده فاصله گرفت همین که تعلق پیدا کرد، چون نفس به طلا نباید تعلق پیدا کند، نفس به نقره نباید تعلق پیدا کند، نفس به زمین نباید تعلق پیدا کند، نفس به ساختمان نباید تعلق پیدا کند، بله، انسان برای زندگی برای امرار معاش باید زمین داشته باشد باید ساختمان داشته باشد فرمودند: **مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ سَعَةُ دَارِهِ**¹ سعه دار و وسعت دار از سعادت مرد است خب یک شخصی برایش فراهم می‌شود مهیا می‌شود چه بهتر زن و بچه‌ای انسان راحت‌تر باشند، بروند تفریح کنند تنوع داشته باشند هیچ اشکال ندارد بحث بحث تعلق است، تعلق یعنی وقتی که یک مساله پیش می‌آید و انسان می‌بیند! عجب! الان این به خطر دارد می‌افتد، تکان نخورد! طوری نشده است آجر دارد از بین می‌رود تو چرا داری از بین می‌روی؟ این مال دارد ربنده می‌شود یا اینکه به یک خطری می‌افتد من چرا به خطر بیفتم؟ من چرا این مساله برایم اتفاق بیفتد؟ من چرا دستخوش این مطلب قرار بگیریم؟ پس بنابراین آنچه را که بزرگان فرموده‌اند و امام صادق علیه السلام روی این مسائل در این حدیث عنوان که عرض شد قصد داریم ریاضت را به عنوان یک مساله وسیع‌تری از آنچه که حضرت بطور خاص بیان کردند از مجموع آنچه را که استفاده می‌شود از کلمات آن حضرت آن را به این نحو بیان کنیم.

ریاضت عبارت است از اینکه انسان عملی انجام بدهد که آن عمل او را در راستای انقیاد تثبیت کند و از آنچه که موجب کناره‌گیری از اطاعت و انقیاد است انسان را دور نگه دارد به این می‌گویند ریاضت. و این ریاضت هم که خب طبعاً مراتبی دارد، مراتب مختلفی دارد، ریاضت در مورد مسائل عادی و مسائل ظاهری داریم ریاضت در مورد مسائل مثال و تخیلات داریم ریاضت در مورد ماسوی‌الله داریم همه‌ی اینها ریاضت است و ریاضت ابتدائی این ریاضت از احکام تکلیفی الزامیه است که عبارت است از حرمت و وجوب که انسان ترک محرمات کند و واجبات را اتیان کند این ریاضت، مرتبه، مرتبه‌ی اول است.

پس بنابراین همانطوری که مرحوم آیت الله انصاری می‌فرمودند کسی که به محرمات دست یازد و از واجبات روی گردان شود دیگر توقع راه خدا را نداشته باشد که حالا بخواهد به مطالب دیگر برسد و به مسائل دیگر، شرط اول حرکت در مسیر الی‌الله چیست؟ انجام واجبات و ترک محرمات، محرمات هم مشخص است گناهان کبیره داریم گناهان صغیره داریم واجبات هم مشخص است واجبات مؤکده داریم، واجب غیر مؤکد

1- المحاسن، ج 2، ص 610: عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: من سعادة الرجل يسعة منزله.

داریم، هر دو واجب الزامی است ولکن یکی تأکیدش بیشتر است، یکی تأکیدش کمتر است، محرمات هم همینطور حرام داریم که بالاتر است.

در مورد غیبت این همه مرحوم شهید ثانی در کتاب می نویسند که تعجب است از افرادی که از شرب خمر و قمار و شطرنج و اینها دوری می کنند - البته امروز که دیگر از شطرنج دوری ندارد! - ولی از غیبت دوری نمی کنند! در حالتی که حدیث است از رسول خدا که فرمودند: **الغیبة اشد من الزنا**¹ ما هیچ مساله ای برایمان نیست: عیبی کرده رفیقش، می گوید: **إ! می بینی فلانی چکار کرد؟ خبر داری؟ خبر داری که این کار را کرده؟** خبر داری آن حرف را زده؟ خبر داری که فلان چیز شده؟ چرا باید بیاید افشا بشود؟ چرا باید بیاید فاش بشود؟ چرا یک شخصی یک عیبی انجام داده... مگر ما عیب انجام نمی دهیم؟ مگر کار خلاف انجام نمی دهیم؟ تا آن کار خلافش، تا حرف خلافش را همه متوجه نشدند، چرا انسان بیاید آن را افشا کند؟ حرمت مؤمن اقتضای کتم سر نسبت به این مطالب را دارد، حالا تهمت که هیچی بماند آن تهمت که خلاصه اصلاً، آن که مطلبی نیست، جای صحبت دیگر در آنجا نیست در مورد غیبت: **ذُكِرَ أَخَاكَ بِمَا تَكْرَهُ جُورِي** از برادر مؤمنش سخن بگویند که او را ناخوش آید این را می گویند غیبت، حرفی که بدش می آید کاری است که خودش دارد می کند، یک معامله ای کرده معامله معامله خلاف بوده، حالا شما بیائید بگویید آقا فلانی را دیدم معامله خلاف می کرد خب به تو چه مربوط است؟ چکار داری؟ شاید اشتباه کرده؟ شاید نفهمیده؟ شاید مساله را نمی دانسته؟ هزار احتمال است چرا شما باید بیائید و این مطلب را بگوئید؟ حرفی را که انسان می شنود مطلبی را که می بیند مساله ای را که درک می کند باید نگه دارد تا خدا هم عیب او را نگه دارد.

فردا خدا می آید عیب او را فاش می کند، این دنیا دار مکافات است اگر عیب نگه داشتی خدا هم عیب ما را نگه می دارد، افشا کردیم خدا می آید افشا می کند و من با همین دو چشم خودم صدها مورد دیدم افرادی که در همین دنیا، صدها مورد - بواسطه ی ارتباطات و وضعیت خودمان و خصوصیت موقعیت ما در زمان مرحوم آقا خب بالاخره از خیلی مسائل اطلاع پیدا می کردیم - صدها مورد دیدم که افراد آمدند عیبی را فاش کردند و خداند آنها را به همان مطلب مبتلا کرده است! به همان مطلب! خیلی عجیب است یعنی اصلاً نیازی به عالم قیامت و حساب و کتاب ندارد ها، در همین دنیا صاف خدا می آید حق انسان را می گذارد کف دستمان، نقد نقد می گذارد! بفرما! حالا آن طرفش هم بماند، این مال محرمات و مال واجبات که باید انسان نسبت به اینها اهتمام داشته باشد و مضافاً به این که اینها می آید قلب انسان را مکدر می کند، برای انسان ظلمت می آورد، چقدر این بزرگان فرمودند: **كُفِيَ لِلْمَرْءِ أَنْ يَشْتَغَلَ بِعُيُوبِ النَّاسِ**²، ما همین که بخواهیم به عیب های خودمان برسیم بس است، دیگر هی اینقدر چشم این طرف و آن طرف نیندازیم ببینیم کی نقص دارد؟ بابا به تو که

1- **الخصال**، ج 1، ص 63؛ **علل الشرائع**، ج 2، ص 557.

2- **نهج البلاغة (عبد)**، ج 2، ص 96: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى الْمَنِ شَغَلَهُ عَيْبُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ؛ تَحَفُّ الْعُقُولُ**، ص 282: **كُفِيَ بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِعَيْبِهِ لِنَفْسِهِ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ**.

تکلیف نکردند که راه بیفتی، کسی که به تو مسئولیت نداده، آن مسوولیتی که خدا و پیغمبر و امام علیه السلام به ما سپردند آن مسوولیت رسیدن به عیوب خود ماست رفقا، نه عیوب دیگران، آنچه که باید به عیوب دیگران برسد به او خواهند گفت، در گوشش می گویند که شما برو و به فلان مطلب رسیدگی کن، اما مسوولیت ما - دیگر از این صریح تر نمی توانم بگویم - مسوولیتی که بر عهده‌ی ما گذاشتند رسیدن به عیوب خود ماست، رسیدن به دردهای خود ماست، رسیدن به نقائص و کاستی‌های خود ماست، این شرط، شرط اصلی است و کسی که به این مطلب عمل نکند یکی از مهمترین محورهای سلوک را در زندگی خودش نصب کرده است.

سلوک دارای محورهای متعددی است که همه مهم‌اند، چند محور است، چهار پنج تا محور هستند، یکی همین است که انسان فقط به خود توجه کند، این یک محور است، چندتا دیگر هم هست، یکی این است که مرحوم آقا همیشه این را تذکر می دادند، آقا اول برو به خودت برس این که بغل دستت کی است و چکار می کند به تو ربطی ندارد. مگر امیرالمؤمنین پیش پیغمبر می آمد سوال می کرد که ابوبکر که نشسته پیش پیغمبر این چرا نشسته یا رسول الله پیشت؟ می گفت؟ نه! می آمد استفاده اش را می کرد بلند می شد می رفت حالا پیش پیغمبر هر کی هست ابوبکر، عبدالرحمن عوف، معاویه است، سلمان است، عمار است هر کی می خواهد باشد، به من چی؟! مگر تو طرفت ابوبکر و عمر است که داری میای اینجا اعتراض می کنی؟ طرفت پیغمبر است آمدی و نشستی و کلام پیغمبر را شنیدی یا نشنیدی؟ اصلاً پیغمبر نمی خواهد حرف بزند، شنیدی یا نشنیدی؟ استفاده ات را کردی بلند شو برو، همین که می آیی پیش پیغمبر و می گویی آخ آخ، چرا من آمدم و ابوبکر هم هست؟ تمام شد، پیغمبر را هم از دست دادی، پاشو برو دیگر این مجلس فایده ندارد بلند شو برو و دوباره بیا همین که آمدی نشستی پیش پیغمبر و گفتی آخ، بیا، آمدم یک حالی بکنیم آمدم با رسول الله یک حال و حولی بکنیم ونمی دونم بگیم و بخندیم و برایمان حدیث نقل بکند، از معراج بگوید، از نمی دانم چی چی بگوید، داستان بگوید، حکایت بگوید از امم گذشته، از بهشت، جهنم، خلاصه هرچی، عمر گرفته نشسته اصلاً پیغمبر دیگر نمی تواند با ما حرف بزند، اخم بکنیم... من اینها را با چشم خودم دیدم هان که دارم خدمتتان می گویم، یعنی اسرار و رموز را دارم امروز برای شما بیان می کنم، با چشم خودم این مطالب را دیدم و مسائلی را که از بزرگان شنیدم همین ها و همین مطالب بوده، بودم و دیدم و احساس کردم در خدمت بزرگان که یک نفر آمد از مخالفین ایشان و بعد یکی از همان افرادی که مرحوم آقا اسمش را در کتاب نوشتند آمد وارد مجلس شد و چشمش افتاد، در حضور خود آن بزرگان شروع کرد به پرخاش کردن و تندی کردن و ناسزا گفتن به آن شخص! آخر کی به تو گفته بیای همچین کار را بکنی؟ این بزرگ نشسته، این بزرگ در اینجا نشسته، خب تو چکاره‌ای؟ خانه‌ی خودش است دلش می خواهد راه بدهد، نخواهد در را می بندد، خب کی به تو گفته که بلند شوی...؟ ولی هستی؟ قیم هستی؟ وکیل هستی؟ و این بی ادبی ها بود که بعد باعث شد که مرحوم آقا فرمودند به جهنم افتاد این مساله بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که می آمد پیش پیغمبر، پیغمبر برای ما پیغمبر است باهاش تنها برویم

سفر برای ما پیغمبر است برود بالای منبر در میان جمعیت بنشینیم و به کلامش گوش بدهیم برای ما پیغمبر است برویم در منزلش و در آنجا تنها باشد پیغمبر است کسی باهاش باشد پیغمبر است، او فقط پیغمبر می‌دید، چشم علی فقط توحید می‌دید، چشم علی نظر به کثرت نداشت، نظر به وحدت داشت و فقط یکی می‌دید و همان محبوب و معشوقش پیغمبر بود، این بود. لذا رفت و رسید و شد امیرالمؤمنین و ما همینطور داریم دور خودمان چرخ می‌زنیم

افراد می‌آمدند پیش مرحوم آقا چرا شما با مرحوم: - حالا اسم نمی‌برم دیگر، چه بگویم آقا، یکی از بزرگان، مرد خوبی بود، مرد بسیار خوبی بود - چرا شما با فلان معمم ارتباط دارید؟ با فلان معمم دیگر که سید فلان است با او ارتباط ندارید؟ چرا آقای فلان او می‌آید؟ یک دفعه من به او گفتم باباجان من تکلیفم را با شما معلوم کنم تو چکاره‌ای این وسط؟ آخر تو که بعد از سن پنجاه سالگی پدر ما بلند شدی آمدی، آن هم هر را از بر تشخیص نمی‌دهی، خب اگر استادی بگو ما بیائیم پیش شما، بابایمان را ول کنیم بیائیم پیش شما، خب تو چکاره‌ای؟ تو که آمدی در اینجا، آمدی نظرت را بر انتظار ایشان تحمیل کنی یا انتظار او را بر نظر خودت اختیار کنی؟ اگر اولی است دُمت را بگذار روی گُلت و برو که نصیب نداری، اگر دومی است دیگر این نقنق‌ها چیست؟ باباجان بیا اینجا استفاده‌ات را بکن و برو تمام شد و رفت، گفتم بگو ببینم پدر من بالاتر است یا پیغمبر؟ این کسی که تو از او سوال می‌کنی این مطرودتر است و مغضوب پروردگارتر است یا جناب ابوبکر و عمر؟ مگر اینها خانه‌ی پیغمبر نمی‌رفتند؟ - این قضیه مربوط به سی و پنج سال پیش‌ها! بله، سی سال، سی و پنج سال پیش، من سنم آن موقع حدود شانزده یا هفده سال بود - گفتم مگر اینها نمی‌رفتند خانه‌ی پیغمبر؟ مگر اینها نمی‌رفتند، نمی‌نشستند؟ حالا چون وقتی اینها می‌روند دیگر فضا عوض می‌شود؟ تغییر پیدا می‌کند؟ یا نه! فضا همان است، پیغمبر همان است، این پیغمبر پیغمبر است، در صلح پیغمبر است، در سفر پیغمبر است، در حضر پیغمبر است، در خواب پیغمبر است، در بیداری پیغمبر است، خنده هاش پیغمبر است، اخم‌ها و قهرهایش پیغمبر است، همه اینها پیغمبر است و همانطوری که سعدی می‌فرماید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ وین عجب من عاشق این هر دو ضد

هم خنده‌اش را می‌بینم... این می‌شود نظر، نظر وحدت، لذا از میان همه‌ی آن افراد مرحوم آقا درآمد، ایشان کار نداشت کی می‌آید منزل مرحوم آقای حداد؟ کی می‌آید؟ کی می‌رود؟ آن اولیاء خدا با آن سعه‌ی وجودی که دارند آنها موظف و مکلف هستند که با هر کسی بر طبق همان مرتبه حشر و نشر داشته باشند ما که نباید برای آنها تکلیف تعیین کنیم.

خب امروز البته مقداری از آنچه را که مورد نظرم بود عرض کردم و مقدار دیگری هم باقی ماند البته احتمال دارد باز تا محرم مجلس دیگری باشد ولی از باب اینکه علی کل حال احتمالات را انسان در نظر داشته باشد و اینها، چون در دست ما نیست، وقت و توفیق در دست خداست و او برای انسان تقدیر می‌کند و تمشیت امور می‌کند.

چند مطلب است که خب رفقا بدانند و اطلاع داشته باشند، البته اطلاع دارند منتهی از باب تذکر مناسب است که به مناسبت همین ماه ذی الحجه الحرام و اگر توفیق هم پیدا نکردیم در جلسه‌ی بعد خدمت رفقا باشیم خب محرم در پیش است نسبت به مسائل محرم اطلاع داشته باشیم. ماه ذی الحجه بسیار ماه مهمی هست و نه تنها این دهه بلکه بیست روز دیگر هم مهم است و مناسبت‌هایی که در این ماه ذی الحجه است، بسیار مناسبت‌های مهمی است اولاً این دهه‌ای که ما در آن هستیم دهه‌ی اتمام اربعین حضرت موسی است که در آیه‌ی قرآن هم هست می‌فرماید **وَإِعْزَّزْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَا لَهُ بِعَشْرِ الْأَعْرَافِ، 142**) ، ما ابتداء با موسی سی روز قرار گذاشتیم ولی وقتی که سی روز را تمام کرد دیدیم نه! استعداد و آمادگی برای فیوضات دیگر هم دارد لذا از او مضایقه نکردیم و در کاسه‌اش، آتش را بیشتر کردیم، یک ده روز دیگر هم بر این فیوضات خودمان و الطاف خودمان به موسی اضافه کردیم و شد اربعین: **فَتَمَّ**، از اول نفرمود اربعین، گفت ثلاثین و بعد این ده روز را اضافه کردیم تا اینکه حضرت موسی به آن فعلیتی که باید برسد و موقعیتی که باید برسد، برسد و خلاصه این ده روز - طبق کلام بزرگان - این ده روز چیزهایی که نصیب حضرت موسی شد در آن یک ماه نشده بود و نتیجه آن یک ماه رفتن به کوه طور و مناجات‌ها و کذا و کذا، آن نعماتی بود که این ده روز خدآند برای او این را ایجاد کرد لذا بسیار مهم است روزه گرفتن در این ده روز خیلی مهم است و بسیار ثواب دارد و همینطور اذکار توحیدیه که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده است که روزی ده مرتبه انسان آن اذکار توحیدیه عشره را ، لا اله الا الله عدد الیالی و الدهور... الی آخر اینها را بخواند و به معانی این اذکار هم توجه کند و بداند که بالاترین دلیل بر مساله‌ی وحدت وجود همین اذکار دهه‌ی ذی الحجه است.

دیگر از این صریح‌تر امیرالمؤمنین نمی‌تواند مساله‌ی وحدت وجود را و مساله‌ی صرافت وجود را و مساله‌ی بساطت وجود را از نظر فنی و از نظر علمی و از نظر شهودی در حکمت متعالیه و در عرفان نظری حضرت بخواهند بیان بکند، بسیار بسیار اذکار عجیبی است اینقدر این اذکار دقیق است، اگر یک ترجمه خوبی هم پیدا کردید حتماً این اذکار را با آن ترجمه‌ی خودش که نشان دهنده‌ی آن لطائف و رقائق معانی توحیدیه است بیان کند.

واقعا عجیب است حضرت می‌فرماید: لا اله الا الله عدد لمح العیون چه عجیب است! به اندازه‌ی زدن پلکهای چشم، این لا اله الا الله است اصلاً یعنی نه تنها تمام اعیان ثابت و تعینات خارجی اینها مظهر توحید هستند، تمام عوارضی که عارض بر این اعیان می‌شوند و بر این موضوعات عروض پیدا می‌کنند از حرکات از سکانات، عدد ریاح، باده‌ها، به اندازه‌ی باده‌ها، یعنی چی؟ لا اله الا الله به اندازه‌ی باده‌ها! معنا دارد؟ لا اله الا الله به اندازه‌ی شبها؟ لا اله الا الله به اندازه‌ی روزها؟ لا اله الا الله به اندازه‌ی سنوات؟ لا اله الا الله به اندازه‌ی درختان؟ لا اله الا الله عدد الشجر والمدر، لا اله الا الله عدد الشعر والوبر به اندازه‌ی تک تک موهایی که در دنیا هست حقیقت لا اله الا الله وجود دارد یعنی چی؟ یعنی عدد لا اله الا الله؟ تسبیح شما دست بگیرد هی

بگویند لا اله الا الله!! این است منظور حضرت؟! خب حضرت عدد یک را بگذارد بعد هم جلوی صفر تا طهران بگذارد، چرا اینقدر مو را بیاورد و درخت را بیاورد و سنگ را بیاورد، مدر و کلوخ را بیاورد و کرک را بیاورد و دریا را بیاورد و حرکت باد را بیاورد و در سحاری و...، یعنی چی؟ یعنی تمام آنچه که در خارج تحقق عینی پیدا می‌کند، و عوارض آنها، همه‌ی آنها تجلی توحید هستند، و ما از آنها خبر نداریم یعنی وجود حضرت حق با تک تک موها حضور عینی خارجی دارد نه اینکه مو حق است، مو خداست، مو، مو است وجود پروردگار جدای از این مو نیست و با این مو ظهور خارجی دارد با این باد ظهور خارجی دارد با این زدن و پلک چشم ظهور خارجی دارد با حرکت دست ظهور خارجی دارد، با وجود شب ظهور خارجی دارد و با روز ظهور دارد، این کلام کی است؟ کلام امیرالمؤمنین است برویم راجع به این مسائل فکر کنیم، این مال این دهه است بسیار بسیار مساله، مساله مهمی است ها؟! حتی این مساله در ماه رجب هم نیست! یعنی خصوص این موقعیت، اینقدر که نسبت به روزه در این دهه تاکید شده حتی در ماه رجب در روایات به این مقدار نیست و همینطور اذکار توحیدیه و توجه به توحید.

و بهتر است که سالک در این ده روز به خصوص، ذهن و فکر خود را در مراقبه بیشتر به سمت توحید ببرد تا کثرات و با تعلقات و با اشیاء خارجی، تا بتواند استفاده‌ی بیشتر بکند و این ایام دهه همان ایام الله است که در سوره‌ی ابراهیم خداوند به حضرت موسی می‌فرماید: **وَ ذَكَرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ (ابراهیم، 5)** این دهه است آنها را متوجه کن که این دهه‌ی ذی‌حجه را بسیار مغتنم بشمارند و خلاصه از این سفره‌ای که پهن شده نصیبشان را بگیرند روز هفتم این ماه روز شهادت امام باقر علیه‌السلام است که فرداست ظاهراً و همینطور روز نهم روز عرفه است که نیازی به توصیف این روز نیست. شب عرفه بسیار بسیار شب مهمی است زیارت سیدالشهدا در شب عرفه بسیار وارد است بزرگان، اولیاء خدا، مرحوم آقای حداد در شب عرفه که می‌شد زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام را می‌خواندند و به شاگردانشان هم دستور می‌دادند برای خواندن این زیارت شب عرفه، خب افرادی هم که مشرف هستند خب آنجا آنها حساب و کتابشان دیگر بله، بسیار بسیار پر و با نعمات و با الطاف دیگر بسیار فائزی است، که خداوند توفیق کند همه را که مشرف باشند و اگر هم نه، باز مطلب به جای خودش باقی است ولایت امام علیه‌السلام ولایت سعی است اختصاص به جایی، دون جایی ندارد و آن با دلها مرتبط است و دلها را به سمت خود می‌کشاند آن دلهایی که قابل باشند و لایق باشند، می‌کشاند آنها را به سمت خودش.

و روز عرفه روزه‌اش بسیار بسیار مؤکد است، البته اگر انسان ضعف او را بگیرد و نتواند دعای بعد از ظهر روز عرفه را بخواند و اعمال آن را- البته اعمال آن روز فقط صرف دعای سیدالشهدا نیست دعا‌های دیگری هم در روز عرفه هست که در مفاتیح است و آنها هم بسیار مؤکد است بسیار بسیار مؤکد است- بهتر است که روزه نگیرد ولی اگر خب می‌تواند بگیرد و آنرا هم بخواند، نه، مخصوصاً در این ایام که روزها خب کوتاه است و چندان شاید برای انسان سخت و مشکل نباشد روزه گرفتن. دعای روز عرفه از سیدالشهدا،

بسیار بسیار دعای عجیبی است و بزرگان این دعا را همه می خواندند و به شاگردانشان هم توصیه می کردند خود مرحوم آقا در خیلی از سنوات ما را جمع می کردند در منزلشان و ما می خواندیم به اصطلاح این دعا را و بقیه هم به اصطلاح گوش می دادند.

این که در مجالس فعلا رسم شده است که هر کسی یک مفاتیح دستش می گیرد و می خواند این کار را نکنید و مفاتیح را کنار بگذارید، دعا باید یک نفر بخواند اگر شخص خودش دعا می خواند خب برود در منزل خودش دعا بخواند و اشکال ندارد برود در منزلش، مسجدی، جایی، بیرونی، می خواهد با خودش خلوت کند، تنها باشد، خیلی خوب است و اگر چند نفر مثلا در مجلسی دعا خوانده می شود یک نفر بخواند و بقیه توی دل با او بخوانند این اثرش زیاده تر است از اینکه انسان خودش [کتاب دعا] دست بگیرد و خودش هم دعا بخواند و همینطور در سایر دعاها، فرق نمی کند، آن تأثیر بیشتری دارد و تمرکز بیشتری برای انسان حاصل می کند، دعای روز عرفه بسیار مهم است و دعای سیدالشهداء در روز عرفه که واقعا اصلا دریاهایی است از معرفت که چطور حضرت تمام وجود خود و شرایش وجود خود را در این نظام می آید و همه را رو می کند و دست قدرت پروردگار را در ایجاد و تکامل و استقرار حیات و کیفیت دستگیری و هدایت و اینها - واقعا عجیب، واقعا عجیب - حضرت بیان می کند در این دعا، کسی که این را بخواند و به معانی او توجه داشته باشد متوجه می شود که تمام حرکات ما بدون عنایت خدا انجام نمی گیرد؟! تمام آن توجه ما تا عنایت خدا نباشد فایده ای ندارد، یک عنایت اگر سلب بشود هزارتا مانع پیش می آید، یک مانع پیش می آید و انسان را منع می کند، یک مانع پیش می آید انسان را نمی گذارد این کار را انجام بدهد، یک مانع پیش بیاید انسان به آن مقصدی که باید برسد نمی رسد، یک مانعی پیش بیاید انسان نماز نمی خواند، یک مانع پیش بیاید انسان دعا نمی خواند، یک مانع پیش بیاید انسان توجه ندارد، این مانع ها را کی برطرف می کند؟ حضرت در این دعا همه را بیان می کند می گوید خدایا تو دست من را گرفتی آنچه را که برای من لازم است پیش آوردی آن موانعی را که هست یکی یکی خودت برمی داری و من نمی دانم.

من الان در این مجلس حضور پیدا کردم اما خبر داریم هزارتا مانع برداشته شده تا ما آمدم اینجا؟ نه، می گوئیم سوار ماشین شدیم و روشن کردیم و آمدم! هزارها مانع بوده که ما خبر نداریم یکی از آنها وقتی روشن می شود، عجب! !! اگر این قضیه اتفاق می افتاد خب ما نمی توانستیم به این برسیم منتهی همه را خدا مخفی نگه داشته است می گوید تو دلت را صاف بکن دیگر کارت نباشد ما خودمان موانع را برمی داریم، دیگر خیلی راحت، کار را راحت کرده خدا برای ما، می گوید همه ی بارها را ما برمی داریم تو داری چکار می کنی؟ ما فقط از تو یک جو دل صاف می خواهیم یک جو همت می خواهیم یک جو صدق می خواهیم، بقیه ی کارهایش با ما، کسی نیامده به تو بگوید بیل بردار و بیل بزن و کلنگ بزن! این کلنگ ها را ما می زنیم تو فقط صفا داشته باش بعد ما تو را هُلت می دهیم، زمین را صاف می کنیم، برای هموار می کنیم، آنچه را که به درد می خورد در سر راهت قرار می دهیم، آنچه را که مانع برای حرکت توست از جلوی پایت برمی داریم، همه ی این کارها

را ما داریم انجام می‌دهیم، تو می‌گویی به به ما سالکیم، ما داریم خدایا در راه تو می‌رویم! بیا بابا نگاه کن ببین چه خبر است! آن وقت سر از شرمندگی به زیر می‌اندازیم و دیگر نمی‌توانیم تو روی خدا نگاه کنیم! تو روی بزرگان نمی‌توانیم دیگر نگاه کنیم، عجب! ما کجا بودیم و تقاضامان نبود

ما نبودیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفته‌ی ما می‌شنود¹

تو از قبل همه را آماده کردی، تا ما را در این بستر قرار دادی. یک سوال از شما می‌کنم اگر مرحوم آقا نبود و این سلسله نبود و این بزرگان نبودند ما الان چکار می‌کردیم؟ خب بله خدا ممکن است راه دیگری قرار بدهد منتهی فرض این است که اگر راه خدا همین بود، می‌گفت همین است و جز این نیست و من هم این را برمی‌دارم، اگر این بزرگان نبودند و مطلب را نرسانده بودند، این مطالب از کجا به ما می‌رسید؟ ما اگر می‌خواستیم دنبال خدا برویم چه می‌کردیم؟ به این حرفها می‌رفتیم گوش می‌دادیم که دارید می‌بینید، به این مسائل...؟ هان! کی برای ما یک همچنین مردی را آورد که بیاید حتی در حالی که او را عمل کرده بودند توی رختخواب بود، بیاید کتاب بنویسد برای شما؟ کی این کار را کرد؟ در وقتی که او را عمل کرده بودند و در رختخواب بود، رفتیم گفتیم آقا جان، حالا دیگر دست بردار، گفتند: دست برداریم چکار کنیم؟ الان یک دو صفحه می‌توانیم بنویسیم، کی این کار را کرد؟ کی این شوق را انداخت؟ کی این فکر را انداخت؟ کی این همت را انداخت؟ کی آن درد را انداخت؟ اینها را خدا توفیق بدهد یک روزی ما بفهمیم، یک روزی متوجه بشویم، می‌دانیم، نمی‌گوییم نمی‌دانیم رفقا می‌دانند الحمدلله همه اهل فضل و درک و اهل مطلب هستند، می‌دانند، اما بهتر بفهمیم یک مقدار بیشتر بفهمیم آن دردی را که در طهران به من فرمود که اگر تمام بدنم را قطعه قطعه کنند یک خط از آنچه را که نوشتم دست بر نمی‌دارم آن را ما برویم بفهمیم، آن را درک نکنیم، آن مساله بدست بیاید، آن وقت مطلب جور دیگری خواهد شد، حال و هوا تغییر پیدا خواهد کرد.

روز عید قربان یکی دیگر از فرصت‌های این ماه ذی‌حجه است بسیار بسیار روز مهمی است و یکی از دو روزی است که خداوند آن دو روز را عید اعلام کرده است. اول عید فطر است که بعد از یک ماه روزه و ضیافت الهی و پذیرایی و چه و چه و اینها، بعد آن پاداشی را که خداوند می‌دهد آن پاداش را در روز عید فطر با خواندن نماز عید فطر **الذي جعلته للمسلمين عيدا و لمحمد صلي الله عليه و آله ذخرا و شرفا و كرامتا و مزيدا**² خدایا امروز را تو روز عید اعلام کردی و باید هم امروز روز عید باشد چرا؟ چون ما از ضیافت تو برگشتیم آمدیم در خانه‌ی تو و مورد ضیافت تو قرار گرفتیم، یک ماه پاک شدیم، صاف شدیم، تجرد پیدا کردیم، کثراتمان یک خرده کم شد، تعلقاتمان یک خرده کم شد، در ماه رمضان راحت‌تر آدم دست توی جیبش نمی‌کند؟ این همان است، در ماه رمضان حالت بکاء برای انسان بیشتر و راحت‌تر پیش نمی‌آید؟ این همان است، در ماه رمضان انسان از خودگذشتگی بیشتر ندارد؟ انصاف و رحم و عطوفتش بیشتر نیست؟ اینها

1. **مثنوی معنوی**، دفتر اول، بخش 29: اعتراض مریدان در خلوت وزیر.

2. **اقبال الأعمال**، ج 1، ص 289.

همه اثرات چی است؟ اثرات این ضیافت الهی است هرکی بر طبق مرتبه‌ی خودش و بر طبق آن میزانی که نسبت به آن میزان عمل می‌کند هرکس یک جور است، بعد، امروز روز عید است و بزرگان که خب شنیدید دیگر در کتاب، مرحوم آقا نوشته‌اند که اینها اصلاً بلند می‌شدند به عنوان شکرگذاری به زیات ائمه می‌رفتند بلند می‌شدند می‌رفتند نجف می‌آمدند کربلا زیارت سیدالشهداء، حضرت ابوالفضل، می‌رفتند زیارت کاظمین علیهما السلام بعد سامرا و حضرت سید محمد پسر امام علی النقی علیه السلام که در درباره آن حضرت داریم که حضرت تالی تلو امام بود (حضرت سید محمد در راه سامرا که در قریه‌ای به نام بلد هستند) و بعد به سایر امامزاده‌ها می‌رفتند حضرت حمزه، حضرت قاسم که در همان کربلا هستند - اینها همان‌هایی هستند که می‌گویند که ضد ولایت هستند! اینها همانها هستند، واقعا چقدر باید کسی بی‌دین باشد و بی‌وجدان باشد، حالا دین نداری، نداشته باش، وجدان داشته باشد، اینها همان‌هایی هستند که ضد ولایت هستند! و خیلی با ائمه سروکار ندارند- این بزرگان می‌رفتند چی؟! می‌رفتند به عنوان شکرگذاری.

روز عید قربان هم همین است یعنی خدایا این ده روزی که ما را در ایام الله خودت وارد کردی در این ضیافت آوردی یک ماه اربعین موسی را طی کردیم، این ده روز هم رویش شد چهل روز حالا که در روز عید قربان هست، خیال نکنید فقط این برای افرادی است که در عرفات و منی و مشعر و اینها هستند، آنها حساب و کتاب خودشان را دارند و بدانیم ما که همان ملکوتی که بر آنجا حاکم است، همان ملکوت برای کسی که مواظب باشد و مراقب باشد و در این ایام عمل کند به آنچه را که دستور است آن ملکوت بر ملکوت این هم ثبت خواهد شد، یعنی این هم مکه رفته این هم عرفات رفته این هم مشعر رفته این هم ذبح کرده لذا در روز عید قربان مستحب است انسان ذبح کند مکه رفته ولی ذبح مستحب است، مخصوصا برای حاج در سنوات بعد، بعد از آن سال هر سال که موفق برای زیارت حج نمی‌شود در روز عید قربان این ذبح را بکند که مشمول این تأثیر ملکوتی که در آن موقعیت خاص برای افراد، خداوند در نظر گرفته، این هم مشمول او بشود لذا آن ملکوت بر نفس این تأثیر می‌گذارد. لذا در روز عید قربان بسیار بجاست که همه نماز عید قربان را بخوانند حالا یا فردای بخوانند یا دسته‌جمعی آن دیگر هر کسی میل خودش هست.

اذکار توحیدیه در صبح عید، آن اذکار تا غروب روز دوازدهم هم ادامه داشته باشد، یعنی انسان آن اذکار را بهتر است و بسیار استحباب دارد و اولیاء خدا این را حتما می‌خوانند آن اذکار را بعد از نماز صبح که همان نماز عید است، می‌خواند نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء یازدهم و دوازدهم و غروب، دیگر آن تمام می‌شود و روز سیزدهم دیگر آن اذکار را نمی‌خواند این هم مربوط به روز عید قربان.

روز دیگر روز غدیر است که دیگر آن روز، روز تجلی ولایت است و ظهور ولایت است و روزی است که مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام است که رسول خدا فرمودند: **أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي عِيدُ غَدِيرٍ**¹ افضل اعیاد امت من عید غدیر است (یا غدیر خم، عید ندارد طبق این روایت) این روایت، روایتی است که از پیغمبر نقل

1. الأُمّالی (للصدوق)، ص 125: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يوم غدیر خم أفضل أعياد أمتی.

شده و این روایت مشخص است و مسلم است، آن دینی که ولایت ندارد آن دین صفر است این را می‌خواهد پیغمبر بفرماید عید قربان و عید فطر بدون عید غدیر صفر است، روزه بدون ولایت علی صفر است، روبات است، عروسک، روبات، مجسمه، نماز بدون ولایت امیرالمؤمنین آن نماز روبات است و مجسمه است و فایده‌ای بر آن نماز مترتب نیست. مَهر ولایت در هر جا که بیاید آن عمل جان می‌گیرد ملکوت پیدا می‌کند، روح پیدا می‌کند آن مَهر ولایت که نیاید آن نماز می‌شود ورزش، نرمش، ورزش نمی‌کنید در صبح یا شب؟ این می‌شود نماز ورزش! روزه وقتی که مَهر ولایت امیرالمؤمنین بیاید روح می‌گیرد اگر مَهر علی نیاید می‌شود رژیم، بله رژیم، حج اگر مَهر ولایت علی بیاید آن حج می‌شود حج ابراهیم، حج موسی، حج پیامبر، حج اولیاء الهی می‌شود و اگر مَهر امیرالمؤمنین نیاید زیر آن حج، آن حج می‌شود سفر و تنوع و نگاه کردن به ساختمان و این طرف و آن طرف رفتن، البته الان که همه‌اش اینطور شده و ما در این سفرهایی که بودیم، در اینها الحمدلله از این مسائل که خب بوده، موقع نماز که می‌شود آن آخوند کاروان می‌گوید آقا بلند شو از این نماز شب عرفات فیلم بردار و عکس بردار و... این هم شب عرفه‌مان! روز عرفه هم که خب معلوم است بله، چه هست و چه نیست و بعد هم که تمام این مراسم همه عکس و فیلم و نمی‌دانم پرداختن به مسائل انحرافی و دور شدن از معنا، یکی در همه‌ی مدت عمرش یک بار خدا بهش توفیق بدهد بیاید مکه و برود آنها را ببیند و آن مسائل را ببیند و آن جاهایی که پیغمبران پا گذاشتند برود آنها را ببیند و بعد بیاید خودش را با چه چیزهایی مشغول کند! با چه مسائلی خودش را مشغول کند! دیگر این بدبخت‌ترین فردی خواهد بود که دستش از نعمتهای الهی کوتاه شده خدا به همه‌ی ما فهم بدهد، یک قدری، یک قدری فهم بدهد، یک قدری شعور بدهد، تا اینکه ما مسائل را بتوانیم بهتر بفهمیم خلاصه بله! مطلب، خیلی مسئولیت، مسئولیت سنگینی است.

علی کل حال روز عید غدیر روز ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و باید این مساله شعار بشود، ولایت امیرالمؤمنین باید شعار بشود امروزه بحمدالله بخاطر همین مسائل وحدت بین شیعه و سنی کم‌کم دارد این قضیه فراموش می‌شود و باید گفت مساله وحدت که چه عرض کنم ما داریم فناء در تسنن پیدا می‌کنیم، نه وحدت، وحدت کارمان گذشته و خیلی دور شدیم دیگر مساله مساله إفناء در تسنن و فانی شدن در جناب ابوبکر و عمر دارد الان این اتفاق می‌افتد، این مساله دارد اتفاق می‌افتد، آن از خدا بی‌خبرانی که تیشه برداشته‌اند و به کمر تشییع تیشه دارند می‌زنند فقط خدا جزایشان را بدهد، به اسم شیعه که اینها به هر عنوانی اسم امیرالمؤمنین ممنوع می‌شود صحبت از ولایت ممنوع می‌شود، صحبت از خلافت ممنوع است همه‌ی اینها ممنوع، ممنوع که چی یعنی؟ دل کی را می‌خواهیم بدست بیاوریم؟ دنبال کی می‌خواهیم بگردیم؟ از چی می‌ترسیم؟ دین ولی دارد، ولیش هم حیّ است، حاضر است، ما باید بفهمیم خدای ناکرده در خطوط قرمز وارد نشویم و از خط قرمز نگذریم و مورد غضب ولیّ حیّ مان قرار نگیریم. مساله ولایت امیرالمؤمنین با دُم شیر بازی کردن است، آن وقت نمی‌دانیم از کجا خوردیم، آنم که بسیار خب، حالا بازی می‌کنید بسیار خب حالا می‌فهمید دنیا دست کی است؟ با دُم شیر بازی نکنیم.

غدیر را باید به همه‌ی دنیا اعلان کنیم نه مثل آن مردک بیائیم و بگوئیم که غدیر یک فرع فقهی است که در هر فرع فقهی اختلاف وجود دارد، بی‌شعور، غدیر فرع فقهی است؟ یا مهمترین مسالهی اصولی در اعتقاد شریعت و در اعتقاد دیانت ما است؟ اینها آنهایی هستند که کمر ولایت را می‌شکنند و آنهایی هستند که امیرالمؤمنین می‌فرمایند که کمر مرا شکستند، این افراد! یک فرع فقهی است، بله، در آن اختلاف است مثل سایر فروع فقهی! تو کور بودی و ندیدی که رسول خدا فرمودند که: **ما نودی بشيء مثل ما نودی بالولاية**¹ هیچ بنائی در اسلام شعار قرار نگرفت الا اینکه بناء ولایت بالاتر از همه‌ی آن ابنیه بود و مورد اهتمام پروردگار از همه‌ی بناء، از نماز بالاتر، از روزه بالاتر، از حج بالاتر از هر چی که بگی! اینها را شما ندیدید؟ حالا نگوییم! حرف نزنیم! نه نباید این حرفها بزنیم! وقتش... وقتش کی است؟ وقت این حرفها کی است؟ وقتی خود حضرت ظهور کند؟ اینها مسائلی است که انسان باید متوجه باشد و ما باید بدانیم که شیعیان امیرالمؤمنین به حرفهای این و آن نگاه نمی‌کنند به حرفهای بزرگان نگاه می‌کنند، شیعه‌ی امیرالمؤمنین تکلیفش را از اولیاء خدا و عرفا می‌گیرد، آن عارفی که علی را شناخته آن ولی‌خدایی که علی را شناخته، ما تکلیفمان را از آنها می‌گیریم، نه از این حرفهایی که هر کسی صبح بلند می‌شود و ده جور حرف می‌زند صبح ظهر و شب سه قسم و سه جور و برحسب مصلحت و منافع و دنیا و شأن و شخصیت، تنها چیزی که در میان نیست مسالهی امام زمان است و مسالهی حقوقی که آن حضرت بر گردن ما گذاشته است. فقط همین، غیر از این که چیز دیگری نیست، لذا باید این مسالهی غدیر را هرچه بیشتر به آن اهتمام داشت و باید طبق آنچه را که بزرگان فرمودند پنج روز را باید به عنوان سنت عید گرفت باید رفقا به این مساله اهتمام داشته باشند و این پنج روز را چهار روز از قبل و ختم می‌شود به روز هیجدهم و در این مجالس از مطالبی که مورد توجه مکتب هست و امیرالمؤمنین روی آنها نظر دارد باید از آنها گفت فقط تنها آدم راجع به امیرالمؤمنین شعر بخواند فایده ندارد شعر خواندن خب آدم یکی دو تا سه تا اما نه هی دیگر تمام مجالس این حرفها را بزند! آن مطالبی که مورد نظر حضرت است، اعتقادات ما است، روش زندگی ما است، کیفیت سلوک است، مبانی ما را محکم می‌کند، از این مطالب، مطالب حیاتی، کلیدی، اساسی، در قالب شعر، در قالب مقاله، در قالب داستان، در قالب سخن و کتابت، انسان در این مجالس بیان کند. خیلی مجالس طول نکشد که باعث ملالت بشود در حدی که نشاط برقرار باشد و مخدرات که شرکت می‌کنند باید با زی درخور مجلس ولایت شرکت کنند، از لباس‌هایی که لباس‌های نامناسب است پرهیز بشود. مجلس ولایت امیرالمؤمنین با مجلس عروسی و اینها تفاوت می‌کند فرق می‌کند و از مقام تظاهر و نشان دادن‌ها و سُمعه پرهیز بشود چشم و هم‌چشمی نباید باشد، خصوصیت مجالس و نوع مجالس بنحوی باشد که تقریباً در یک سطح و در یک میزان این مجالس برقرار بشود تفاضلی بین فردی و بین فرد دیگری نیست، هرکسی آمادگی دارد...

1. الکافی، ج 2، ص 18: عن أبي جعفر عليه السلام قال: ... ولم يناد بشيء كما نودی بالولاية.

خلاصه این مسائلی که قبلا هم صحبت شده راجع به اینها، رفقا هم به این مطالب توجه می کنند باید مجلس امیرالمؤمنین را عالم گیر کنیم یعنی همه ی دنیا باید روز.... البته الان خیلی جاها دارند این کار را انجام می دهند در خیلی از کشورها این مجالس غدیریه هست الحمدلله و باید در همه جا نسبت به این مساله اهتمام داشته باشند تا اینکه مساله ولایت اعلان بشود به همه جا اعلام بشود آن ندایی که برای رسول خدا آمد آن ندا امروز برای ما است **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ (المائدة، 67)** اگر امروز ولایت علی را اعلان نکنی اصلا رسالت ما را انجام ندادی تمام شد و رفت، آن **بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** الان برای ما آمده، مگر ما به رفقا نگفتیم که این آیات برای همه است؟ مگر صحبت مطالب نشده است؟ تمام آیات قرآن از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس تمام این آیات یک یک برای ماست به ما نازل شده قرآن به من نازل شده، به شما نازل شده، به شما نازل شده، به تک تک ما آیات قرآن نازل شده، منتهی هرکسی برطبق مرتبه ی خودش این آینه ای که قرآن را به بقیه پخش کند و منتشر کند کی بوده؟ رسول الله بوده، نه اینکه قرآن بر رسول خدا نازل شده و بس، فقط ما بیائیم بگوییم خب این قرآن بر پیامبر نازل شده، حالا ما می خوانیم، اینکه چیزی نیست این روزنامه است! آیه ی قرآن بر من و شما یک یک نازل شده است و در روز قیامت قرآن می آید و مخاصمه می کند و طرح شکایت و دعوا می کند که این فرد مرا کنار گذاشت این حرفها شوخی نیست، روایت داریم از خودم نمی گویم، که در روز قیامت قرآن می گوید: **اهملوني** اینها مرا مهمل گذاشتند، کنار گذاشتند، به من عمل نکردند، گوش ندادند و مرا نخواندند این آیه ی **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** همین الان بر ما آمده، ای فردی که داری صحبت می کنی و ای کسی که داری می شنوی اگر این را ابلاغ نکنی ابلاغ نه اینکه حالا بلندشوی بلندگو بیاوری سروصدا کنی! نه، هر کسی در آن وضعیت خودش باید این مطلب را بگوید به همسایه بگوید اعلان کند، جوری باشد در محل، درجا، این وضعیت.... خیلی ما داریم عقب می رویم، خیلی داریم عقب می رویم! این را اگر نکنی، تو تا به حال نماز نخواندی، تو تا به حال روزه نگرفتی، تو تا به حال حج انجام ندادی، تو تا به حال صدقه ندادی، **فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** یعنی همین دیگر هان؟! یعنی نه نماز را به مردم گفتی، نه روزه را گفتی و نه حج را پس ما چی؟ ما هم همینطور نه نماز خواندیم، نه روزه گرفتیم، این همان معنای ولایت است، اگر ولایت بود نماز هست و اگر ولایت نبود چیست؟ نرمش، ورزش، این است! اگر ولایت بود پای پرونده ی ما، ما عبدیم والا اگر ولایت نبود چی هستیم؟ فرعون، نمرود، شداد هستیم، شوخی هم نداریم، این معنا معنای حقیقی ولایت است، لذا بزرگان آمدند و این سنت را گذاشتند و ما هم باید از این سنت تبعیت کنیم خب مسائل دیگر هم بود ولی من دیگر خسته شدم و انشاءالله امیدواریم که تا قبل از محرم هم باز مجلسی باشد که قدری هم راجع به مسائل عزاداری سیدالشهداء و کیفیت عزاداری و اقامه ی عزای مصیبت و برداشتی که انسان از این مجالس می کند با توجه به مطالبی که گوشه و کنار شنیده می شود، انشاءالله برای رفقا عرایضی را عرض کنیم.

اللهم صل على محمد و آل محمد